

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال دهم، شماره بیست و نهم، زمستان ۱۳۹۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۰

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۹/۲۵

صفحات: ۱۳۸-۱۱۵

سیاست خارجی، هالیوود و جریان بازنمایی خاورمیانه پس از یازده سپتامبر

دکتر سید عبدالعلی قوام

عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی

دکتر بشیر اسماعیلی*

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرضا، گروه روابط بین‌الملل، ایران، شهرضا

چکیده

دیپلماسی رسانه ای به عنوان یکی از شاخه های دیپلماسی عمومی ابزار موثر اعمال سیاست خارجی به حساب می آید؛ در این میان ایالات متحده در طول دهه های گذشته با در اختیار داشتن انحصار نسبی تولیدات فرهنگی و رسانه ای به طور گسترده ای به بسط نفوذ قدرت نرم خود در سراسر جهان مبادرت نموده است. جریان بازنمایی رسانه ای هالیوود در دوران جنگ سرد و در راستای مقابله با ایدئولوژی کمونیسم مورد تحلیل و بررسی بسطی توسط اندیشمندان چپ گرا قرار گرفته است. مقاله حاضر به این نکته اشاره دارد که پس از وقوع حادثه یازده سپتامبر تا کنون، روندی مبنی بر بازنمایی رسانه جهان اسلام و بر پایه اسلام هراسی شکل گرفته که هدف آن ایجاد و تثبیت کلیشه های فکری و طبیعی سازی نگرش منفی از خاورمیانه در اذهان عمومی جهانی است. این روند به عکس نمونه مشابه در دوران جنگ سرد با غفلت نسبی پژوهشی و نظریه پردازی مواجه گشته و جریان انتقادی نظام مندی در میان روشنفکران و تحلیل گران شکل نگرفته است. در این مقاله ضمن تمرکز بر جریان مذکور در هالیوود، آثاری که بر این محور تولید شده اند مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کلید واژگان

سیاست خارجی، بازنمایی، هالیوود، خاورمیانه، یازده سپتامبر

* نویسنده مسئول

مقدمه

لئو اشتراوس به عنوان یکی از نظریه پردازان دوران نومحافظه کاران آمریکا معتقد است دموکراسی فی نفسه و به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی پیشرو قادر به بسط و بازتولید هژمونی نیست. به باور وی اگر دموکراسی ضعیف بماند و علیه استبداد که همواره توسعه طلب است قد علم نکند هیچ گاه نخواهد توانست بر جامعه حاکم شود، پس حتی اگر لازم باشد دموکراسی باید به زور متوسل گردد (پورحسن، ۱۳۸۵: ۱۳). دوره نومحافظه کاران در آمریکا به طور کل، دوران طلایی تمرکز بر ایده وابستگی هژمونی به قدرت نظامی به حساب می آید که البته دوره های مشابه با آن در حیات معاصر ایالات متحده به ویژه در دوران جنگ سرد دارای پیشینه است.

از دیگر سو نظریات اقتصادی نیز توسط پاره ای دیگر از اندیشمندان به عنوان مبنای هژمونی در عرصه بین‌المللی مطرح گردیده است. این دسته از نظریات که منشا آنها به مباحث مارکس و تئوری های پیرامونی آن همچون امپریالیسم و امثال آن باز می گردد، بسط نفوذ اقتصادی کشور های قدرتمند در جهان و پیامد آن زنجیره وابستگی بین المللی را عامل ایجاد و بازتولید هژمونی محسوب می کنند. ایده هایی منتقد جهانی شدن و مکاتبی مثل نظام جهانی بل مینا قرار دادن مباحث اقتصادی می کوشند تا هژمونی را از رهگذر امر اقتصادی تفسیر نمایند.

در این میان نظریات تلفیقی نیز به وجود آمده اند که مفاهیم سنتی تر هژمونی را به امر اقتصادی پیوند داده اند. به طور مثال طبق نظریه ثبات هژمونیک برای به وجود آوردن و توسعه کامل اقتصاد لیبرالی بازار جهانی یک هژمون یعنی یک قدرت حاکم نظامی و اقتصادی مورد نیاز است و در صورت افول هژمون، اقتصاد جهانی با بحران های مختلف مواجه می شود. با این حال عده ای بر این باورند که حتی در صورت افول هژمون، می توان اقتصاد جهانی را مدیریت کرد و این کار به واسطه همان نهاد هایی صورت می پذیرد که در دوران هژمونی ایجاد شده اند. اقتصاد جهانی که متأثر از نقش ایالات متحده شکل گرفت و رو به تکامل نهاد بعد از افول نقش هژمونی این کشور مشکلات عدیده ای را برای اقتصاد بین الملل فراهم آورده است. از دیدگاه این دسته از تحلیل گران طولانی شدن دور مذاکرات اروگوئه، ناکامی آمریکا و اتحادیه اروپا در حصول توافقی برای کاهش تعرفه ها، شکست اجلاس وزرای گات در ۱۹۸۲، افزایش قدرت های در حال توسعه و دنباله روی اعضای سازمان تجارت جهانی از منافع ملی و شکست مذاکرات ۱۹۹۹ سیاتل و کانکون از جمله این موارد محسوب می گردد. از سوی دیگر

تلاش قدرت های بزرگ اقتصادی در دهه ۱۹۷۰ برای مدیریت اقتصاد جهانی و تاسیس گروه هفت و سپس گروه هشت بر اساس نظریه ثبات هژمونیک در راستای تلاش برای مدیریت بحران پس از افول هژمونی آمریکا محسوب می گردد (ساعی و پیلتن، ۱۳۹۰: ۹۲-۹۱). اما همانطور که گفته شد در باره دیدگاه های فوق به اندازه ای پژوهش های متنوع صورت پذیرفته که در این بخش به دیدگاه اجمالی و اختصاری صرفا جهت ورود به مبحث هژمونی فرهنگی و سینما (به عنوان یکی از ابزار های مهم آن) بسنده می گردد.

اما نکته قابل ذکر آنکه در دوران پس از جنگ سرد با وجود ظهور تدریج قدرت های جدید در دنیا و نزدیک شدن ساختار نظام بین الملل به وضعیت تک-چند قطبی، به نظر می رسد همچنان هژمونی ایالات متحده آمریکا به عنوان نیرویی با قدرت مافوق نسبت به سایر رقبا در موضع برتری قرار دارد. در واقع با وجود قدرت گرفتن کشورهایی همچون چین، روسیه، ژاپن و کشورهای اتحادیه اروپا، امروزه ایالات متحده بیش از دیگر کشورها برتری خود را در جهان اعمال می کند و سؤالی که بیشتر ناظران مطرح می کنند این است: آیا ایالات متحده در مواجهه با رقبا، دوران زوال و افول خود را پیش روی خواهد داشت؟ جان ایکنبری در کتاب «تنها ابرقدرت» معتقد است مقاومت در برابر آمریکا ایجاد شده و ممکن است افزایش یابد. اما قابل توجه است که علی رغم تغییرات شدید توزیع قدرت، قدرت های بزرگ دیگر هنوز واکنشی که مطابق با تئوری توازن قوا باشد ارائه نداده اند. به باور وی شواهدی هست که نشان می دهد قدرت آمریکا و ساختار تک قطبی آمریکا با دیگر کشورها متفاوت است و تهدید آن، به طوری که در دعاوی تاریخی و عقیدتی راجع به توازن قوا آمده، از دیگران کمتر است. چنین ویژگی هژمونی آمریکا که ریشه در جغرافیا، تاریخ، ایدئولوژی، دموکراسی، ساختار نهادین و مدرنیزاسیون دارد، آن را از قدرت های بزرگ پیشین متفاوت می کند. این ویژگی های قدرت آمریکا آن را محدود می کند و محاسبات ریسک توسط کشورهای ضعیف تر یا درجه دوم را تغییر می دهد. هم چنین مهم است که این خصوصیات بازدارندگی در سیاست حکومتی آمریکا ریشه عمیقی دارند. ایالات متحده که دور از دیگر قدرت ها قرار دارد از خصوصیات منطقه ای رقابت به دور است. ایالات متحده هم چنین قادر به استفاده از قدرت خود برای حل مشکلات کشورهای دیگر، به خصوص مشکلات امنیتی منطقه ای است و این امر، انگیزه های دیگر کشورها برای توازن متقابل قوا را ضعیف می کند (ایکنبری، ۱۳۸۲).

اما قطع نظر از تفسیرهای مشابه با تفسیر ایکنبری از پایایی هژمونی ایالات متحده، از منظر مطالعات

فرهنگی آنچه امروزه در کنار سایر عوامل و بعضاً قدرتمند تر از آنها، منجر به بازتولید هژمونی آمریکا می گردد، آن دسته از عوامل ایدئولوژیک و فرهنگی هستند که به واسطه رسانه ها به نهادینه کردن هژمونی استقرار یافته مبادرت می ورزند. در واقع آمریکا در مورد هژمونی نظامی متکی بر ناتو و قدرت نظامی وسیع خود است و هژمونی اقتصادی خود را نیز با تکیه بر نهاد های برتون وودز، دلار و اقتصاد آزاد اعمال می نماید، اما آنچه بیش از بقیه ضامن بقای هژمونی آمریکاست، برتری فرهنگی این کشور است که بوسیله هالیوود، رسانه ها و شبکه های اجتماعی فراگیر بازنمایی می شود. به عبارت دیگر اگر چه چین و اتحادیه اروپا در شاخصه های قدرت نظامی و اقتصادی فاصله خود را با ایالات متحده کمتر می کنند، و ژاپن نیز در طول سالیان گذشته چالش اقتصادی جدی برای آمریکا محسوب می شده است، اما همچنان درصد عمده ای از تولیدات فرهنگی - رسانه ای دنیا به آمریکا اختصاص دارد. بنابراین اگر زبان، آداب و سنن، سبک زندگی و مواردی ازین دست را جز مولفه های فرهنگی به حساب آوریم، فراگیری الگوی آمریکایی آنها در جهان، برای رقبای این کشور دست کم در آینده نزدیک دور از دسترس به حساب می آید. از این روست که که جریان انحصاری تولیدات سینمایی به عنوان یکی از ارکان پر نفوذ و حایز اهمیت قدرت بعد فرهنگی هژمونی، در انحصار هالیوود بوده و تلاش سینمای دیگر کشور ها به رغم پیشرفت های سالیان پیشین، تاکنون تغییر محسوسی را در نفوذ در این انحصار موجب نشده است.

در این مقاله با در نظر گرفتن آنکه سیاست خارجی ایالات متحده پس از وقوع یازده سپتامبر دچار تغییراتی در اولویت بندی های شناسایی مفهوم دشمن گردیده، ایده محوری بر این اساس است که بسط هژمونی و اعمال موثر سیاست خارجی با ابزار های دوگانه سخت و نرم صورت پذیرفته و آمریکا در پانزده سال اخیر کوشیده است تا به موازات سایر حربه ها، روندی بازنمایانه در هالیوود بر مبنای بازتعریف «دیگری» نوینی همتراز با کمونیسم ایجاد نماید.

۱. مبانی نظری: بازنمایی و سیاست خارجی

بازنمایی یا وانموده، در حقیقت بازتابی از واقعیت است که از طریق سینما دگرگون شده و در نتیجه فاقد ارزش طبیعی است. پس (به تعبیر ژان لوک گدار) سینما بازتاب واقعیت نیست، سینما واقعیت بازتاب است (حبیبی نیا، ۱۳۷۸: ۹۱). بازنمایی را می توان ناشی از مناظره سوم در نظریات روابط بین الملل و

ورود تئوری های جدیدی همچون نظریه انتقادی، پست مدرنیسم و نظریه مجازی تلقی نمود. هر چند در مورد مناظره سوم اتفاق نظر وجود ندارند و عده ای آن را مابین رفتار گرایان و فرارفتارگرایان، عده ای آن را بین اثبات گرایان و فرا اثبات گرایان و عده ای دیگر آن را بین قائلین به امکان شناخت و شکاکيون به آن می دانند؛ اما اغلب در این نقطه اشتراک نظر دارند که در این مناظره، نظریه روابط بین الملل از سادگی و شفافیت اولیه بیرون آمده و وارد حوزه های بنیادی و جنجال بر انگیز فرانظری شد. در چنین فضایی بود که بعد از دهه ۱۹۷۰، پسا ساختار گرایان بر ساختارگرایان، پساتجدد گرایان بر تجدد گرایان، قائلین به کثرت علوم (بازاندیش گرایان) بر قائلین به وحدت علوم (تجربه گرایان) و پسا اثبات گرایان بر اثبات گرایان می تاختند و نهایتاً عرصه برای رویکردهای میانه مانند مکتب انگلیسی، نظریه انتقادی، سازه انگاری و همچنین پسا استعماری و جهان سومی فراخ شد (قوام، فاطمی و شکوهی، ۱۳۹۰: ۶).

اندیشمندیانی همانند بودریار، آدورنو، هورکهایمر، استوارت هال، «رولان بارت و دیگران با بسط نظریه بازنمایی ملهم از ژان لاکان، به اثر سینما در شکل گیری کلیشه های فکری و طبیعی سازی نگرشی اشاره کرده اند. در این میان اسلاوی ژیژک به عنوان فیلسوفی که تمرکز خاصی بر سینما دارد به حوزه نظریه پردازی در این رابطه را گسترش داده است (توسلی و اسماعیلی، ۱۳۹۲: ۱۲۳-۱۲۵). ژيژک به سان پاره ای دیگر از اندیشمندان مارکسیست معاصر از تفاسیر کلاسیک سلطه اقتصادی فاصله گرفته و استیلا را مرتبط با بسط ایدئولوژی نظام سرمایه داری در قالب محصولات فرهنگی به ویژه سینما قلمداد می کنند. به زعم ژيژک یکی از قدرتمندترین «کارخانه های ایدئولوژیکی»، هالیوود می باشد. هالیوود از نظر وی در شکل دادن به فهم ما از جهان نقش موثری دارد. به باور وی هر چند در هالیوود فیلم های ارزشمند و هنرمندانه ای ساخته می شوند اما اغلب آنها در راه بر ساختن ایدئولوژی سرمایه داری عممل می کنند. ایدئولوژی که سینمای هالیوود عرضه می کند نه به معنای شاکله های ایدئولوژیکی بزرگ بلکه به معنای راه و رسم و شیوه زندگی روزمره مردم جهان است. ژيژک باور دارد حتی در فیلم هایی که به نظر خنثی به نظر می رسند پیام های استیلابی ظریفی نهفته اند. وی فیلم بسیار پر طرفدار «تایتانیک» را که مثال می زند که یک داستان عشقی و سر راست به نظر می رسد، اما در نهایت به طبقات فقیر و فرودست نگاه استثماری ظریف و چند لایه ای دارد (تورنهییل، ۱۳۸۸: ۳۹).

ژیزک از رهگذر نقد بازنمایی و ایدئولوژی اعاده شده، آمریکا را به عنوان نظام هژمون که با واقعی جلوه دادن برتری خود از طریق هالیوود و سایر رسانه ها بر جهان سیطره یافته است مورد نقد جدی قرار می دهد. بنابراین در این فضای گفتمانی ژیزک مجال پیدا می کند که دموکراسی را به عنوان عمود خیمه ایدئولوژی بازنمایی شده زیر سوال ببرد. وی در این رابطه می گوید: دموکراسی ها از تک تک افراد مردم تشکیل نم ی شود، زیرا «دموکراسی اساسا ضد انسان گراست، برانزده قامت انسان های عینی و واقعی نیست، بلکه برانزده یک انتزاع صوری و تهی از عاطفه است. در خود مفهوم دموکراسی جایی برای مشاهده محتوای انسانی، عینی و انضمامی و برای اصالت پیوند های جماعت نیست؛ بلکه دموکراسی پیوندی صوری از افراد انتزاعی است» (تاجیک، ۱۳۸۶: ۷۶). در مقاله حاضر با محور قرا دادن نظریه بازنمایی، به بررسی جریان فیلم های سیاسی هالیوود در پانزده سال گذشته پرداخته می شود. همچنین شایان ذکر اینکه بخش پایانی این مقاله که مبتنی بر یافته های پژوهشی مستقل در این زمینه است، از روش تحلیل گفتمان انتقادی وندایک و تحلیل روایی رولان بارت در نشانه شناسی و تحلیل سکansı فیلم های منتخب بهره گرفته شده است.

۲. بازنمایی هالیوود و خاورمیانه

الف. موج اول بازنمایی هالیوود

چنانچه پیشتر اشاره قرار گرفت، در دوران جنگ سرد، آمریکا با تعریف کمونیسم به عنوان دشمن خود، همواره سعی می کرد از این عامل به عنوان شاخص جهت دهی به سیاست خارجی خود استفاده نماید که تاریخ جنگ سرد، شاهدی بر این مدعاست. طرح پرده ی آهنین، درگیری در ویتنام، کره و کوبا، طرح دفاع موشکی، جنگ ستارگان ریگان و... نمونه های بارزی از این رویکرد می باشند. با فروپاشی نظام دو قطبی، عرصه ی روابط بین الملل و به تبع آن، سیاست خارجی آمریکا به عنوان ابرقدرت باقی مانده دچار بحران معنا و هویت گردید و رئالیسم به عنوان تئوری غالب جنگ سرد به چالش کشیده شد. در این هنگام برخی از متفکران آمریکایی در ارائه ی بدیلی برای کمونیسم به منظور جهت دهی سیاست خارجی این کشور سعی بسیار نمودند؛ از جمله طرح «برخورد تمدن های هانتینگتون»، در این راستا مطرح شد، ولی هیچ کدام از این موارد به اندازه ی حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نتوانست جهت تبیین و

مفهوم‌سازی در زمینه سیاست خارجی آمریکا مؤثر باشد. دولت‌مردان نو محافظه‌کار آمریکا با استفاده از این حادثه بعد از دوره‌ای سرگردانی در سیاست خارجی و پس از فروپاشی کمونیسم، راهبرد جدیدی ارائه و آن را در سطح گسترده‌ای از جهان اعمال نمودند. حمله‌های تروریستی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به مرکز تجارت جهانی در نیویورک و به پنتاگون برای همیشه دیدگاه امریکایی‌ها به خودشان و به جهان را دیگرگون کردند. این نخستین حمله جدی به خاک اصلی آمریکا، از زمانی که انگلیسی‌ها در ۱۸۱۲ کاخ سفید را به آتش کشیدند، بود و ملت آمریکا را به شدت تکان داد و آن‌ها را چنان متحد کرد که مانند آن از زمان حمله‌ی ژاپنی‌ها به پرل هاربور دیده نشده بود. چنین حمله‌ای در آن زمان منجر به ورود آمریکا به جنگ دوم جهانی شد. هر چند ژاپن و آمریکا تا این مقطع زمانی آماده یک درگیری نظامی با یک دیگر شده بودند.

در پیوند با تغییر سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر و متمرکز شدن این کشور بر منطقه خاورمیانه، پژوهش‌های متعددی صورت پذیرفته و در خلال آنها، به طور تفصیلی به این مقوله پرداخته شده است. لذا در این قسمت، به ذکر مقدمه‌ای در باره کلیت رخداد بسنده گردیده و انحصاراً به تغییراتی که در زمینه فرهنگی و رسانه‌ای آمریکا صورت پذیرفته و تأثیری که این سیاست خارجی نوین بر سینمای آمریکا گذارده، پرداخته خواهد شد. در این زمینه مقوله اسلام‌هراسی و بازنمایی مسلمانان، اعراب و خاورمیانه جایگزین پروژه قبلی بازنمایی، یعنی کمونیسم گردید. چنانچه در بخش مقدماتی این فصل درباره پروژه بازنمایی هالیوود در دوران جنگ سرد به آن اشاره شد، هالیوود دشمن را بر اساس دو مولفه شناسایی و از طریق رسانه به افکار عمومی معرفی می‌کند. یک؛ مولفه هراس از دشمن بر مبنای خطر ناشی از خشن و غیر متمدن بودن آن. و دوم القا برتری آمریکا در مواجهه با این دشمن و نهایتاً اطمینان بخشیدن برای نابودی آن توسط ایالات متحده. در مولفه اول، بازنمایی رسانه‌ای جلوه تهدید آمیز بودن دشمن جدید را بر اساس «اسلام‌هراسی» برجسته می‌نماید.

اسلام‌هراسی یا اسلام را به عنوان یک تهدید به حساب آوردن، عامل مهمی در تعیین طبیعت رابطه میان ایالات متحده آمریکا و مسلمانان، به ویژه آن دسته از ملت‌های مسلمان است که دارای اختلاف با آمریکا هستند. دیدگاه اسلام‌هراسی معتقد است که اسلام هیچ ارزش مشترکی با فرهنگ‌های دیگر ندارد؛ نسبت به غرب فرهنگ پست‌تر است؛ بیشتر یک ایدئولوژی سیاسی خشن است تا یک

دین؛ انتقاد های آن از غرب بی ارزش است و اقدامات تبعیض آمیز علیه مسلمانان موجه است. از این رو عقیده بر آن است که اسلام طبیعتاً غرب و ارزش های آن را تهدید می کند. ریشه های اسلام هراسی آمریکایی را می توان در دو مفهوم شرق شناسی و استثنا گرایی آمریکایی که مکمل همدیگرند، یافت (ایزدی، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

استثنا گرایی آمریکا به این معناست که برتری معنوی، ریشه های ویژه دموکراتیک و انقلابی، نظام سیاسی، سازمان اجتماعی، میراث فرهنگی و دینی و ارزش های ایالات متحده در خدمت مشروعیت بخشیدن به سیاست های آن کشور است. بنا بر این آمریکا، به عنوان شهر روی تپه در مقایسه با کشورها و قدرت های دیگر جهان، جایگاه معنوی بالاتری دارد و به همین دلیل گفته می شود، موظف به ترویج روش فکری، آرمان ها، ارزش ها و نظام های سیاسی آمریکا به بقیه جهان است. در رابطه با شرق شناسی و ارتباط آن با مقوله بازنمایی و هژمونی در بخش نظری این رساله توضیحاتی ارائه گردید. در اینجا تنها به یاد آوری این نکته کفایت می گردد که شرق به عنوان «غیر» در مقابل غرب «برتر» قرار داده می شود. شرق شناسی در واقع با روابط قدرت سر و کار دارد. بنابراین «اسلام هراسی» را می توان قدیمی ترین شکل شرق شناسی دانست، زیرا غرب پیش از مواجهه اش با گونه های دیگر شرق، ۸۰۰ سال با شرق اسلامی رو به رو بوده است (ایزدی، ۱۳۸۹: ۱۶۴). با در نظر گرفتن این نکته که القا برتری نیز از طریق استثنا گرایی وانموده می گردد، لذا رویکرد بازنمایی در این دوره را می توان به تعبیری، تحت تاثیر مقوله اسلام هراسی قلمداد نمود. در این دوران، نمونه حلقه های سیاست گذاری و رسانه های غرب در بازنمایی کلیشه ای و اغراق شده مسلمانان همانند جنگ سرد ادامه یافت. این راهبرد چیره گفتمان و قدرت در دراز مدت، فقط به تولید انگاره های «غرب» و «شرق» نمی انجامد، بلکه در این رویکرد میلیون ها انسان در خاورمیانه به «دیگری» تبدیل می شوند: موجودات کاریکاتور گونه ای که بود و نبودشان توفیری نمی کند (حسینی، مرنندی و عاملی، ۱۳۸۹: ۹۷).

آمار و پژوهش های صورت گرفته در نخستین سال های پس از وقوع یازده سپتامبر، حاکی از شکل دهی به ذهنیت غالباً خام آمریکاییان نسبت به مردم خاورمیانه است. در گزارش شورای روابط اسلام و آمریکا (CAIR) در سال ۲۰۰۶ به عنوان نمونه، به اطلاع بسیار ناچیز و منفی آمریکایی ها از جهان اسلام اشاره می کند. بر اساس این گزارش «تنها ۲ درصد از آمریکایی ها اطلاع کامل از اسلام دارند و ۲۵

درصد از آمریکایی‌ها معتقدند اسلام دین خشونت و تنفر است» (سی.ای. آی. آر، ۲۰۰۶: ۳). در بین مطالعات انجام شده درباره چگونگی بازنمایی اعراب در رسانه‌های سرگرم‌کننده آمریکا، اثر برجسته «جک شاهین» استاد ارتباطات دانشگاه الینویز به عنوان شاخص‌ترین اثر در این زمینه شناخته می‌شود. شاهین در این اثر که در سال ۲۰۰۳ با عنوان «اعراب همواره بد؛ چگونه هالیوود به مردم بهتان می‌زند» منتشر شده است، تصویر اعراب را در ۹۰۰ فیلم هالیوودی بررسی کرده است. او در این تحقیق نشان می‌دهد «تصاویر روی پرده‌های عریض سینما و تلویزیون بیش از صد سال است که در حال ساختن تصاویر کلیشه‌ای و باورهای قالبی از اعراب هستند» (Shaheen, 2003: 171). در واقع شاهین در این دوره، روند هالیوود شتابنده هالیوود برای بازنمایی مسلمانان را دارای پیشینه‌ای پنهان و بطئی قلمداد می‌کند که به یک باره به سطح آمده است.

تحلیل‌هایی که از منظر انتقادی و با زاویه دید جک شاهین در این دوره صورت پذیرفته‌اند، غالباً موید نتایج مذکور می‌باشند. اسلام‌هراسی موجود در تولیدات رسانه‌ای آمریکا، از این رهگذر اشاره‌ای است به یک اضطراب اجتماعی نسبت به فرهنگ اسلام و مسلمانی و به شدت در حس تمایزگذاری میان خودی و غیر خودی ریشه دارد. انتقاد موجود در این دوره، نسبت به فرضیه‌های موهن طرح نشده، اما آشکارا ریشه آن در طرح این نکته است که در مورد مسلمانان، سیاست، مذهب و رسوم آنان و حتی روابط با ایالات متحده تهدید آمیز است. این واقع‌نمایی که آنها در مورد اسطوره عرب-که همواره معادل مسلمان انگاشته می‌شود- انجام می‌دهند، منجر به تولید نادرست دو بُعد «ما» و «سبک زندگی‌مان» در مقابل «غیر خودی‌ها» می‌گردد. این دید دو بعدی در سیاست آمریکا به ویژه در دوران ریاست جمهوری جورج بوش و مشروعیت‌بخشی به «جنگ علیه تروریسم» و خشونت و شکنجه علیه مسلمانان در این دوره، به درون مایه‌ای بنیادین بدل گردید. تأکید غرب بر ادامه روند بازنمایی نژادپرستانه از غیر خودی‌ها، در ترسیم رویارویی با غیر خودی‌ها، رابطه‌ای عمیق با اندیشه‌های استعماری دارد. این بازنمایی‌ها درباره جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، تنها اطلاعاتی در اختیار ما قرار نمی‌دهند، بلکه این‌ها، جهان را طبقه‌بندی می‌کنند و به آن نظمی می‌بخشند که برای مخاطب قابل فهم و برانگیزنده حسی مشترک است (میشل، ۱۳۹۲: ۸).

شرن رازک (۲۰۰۸) در کتاب خود؛ «خراج؛ بیرون راندن مسلمانان از قانون و سیاست

غرب»، می‌نویسد: «تفکر نژادی به گسترش امپراطوری کمک می‌کند و باعث می‌شود که جهان بیش از پیش به وسیله منطق استثنا مدیریت گردد. هر فصل، نمونه‌ای از یک کمپ است؛ جایی که در آن، قانون به تعلیق درمی‌آید و مسلمانان از جامعه ملل بیرون رانده می‌شوند... در نهایت، وقتی تصور می‌شود مسلمانان ذاتاً برای ملت‌ها تهدیدآمیز هستند، این گروه به عنوان افرادی خارج از جامعه ملل علامت‌گذاری می‌شود (Razack, 2008).

رازک، شکنجه زندانیان ابوغریب و رفتار خشونت‌آمیز سربازان آمریکایی با زندانیان عراقی را نمونه‌ای از کمپ می‌داند؛ فضایی که در آن، قانون هیچ‌گونه کارکردی در جلوگیری از ظلمی که به زندانیان مسلمان می‌شود، ندارد و حتی در راستای طبیعی جلوه دادن این اعمال خشونت‌آمیز عمل می‌کند. این پژوهشگر در تحلیل خود از زن مسلمان «آسیب‌پذیر» اشاره می‌کند که فمینیست‌های غربی نیز همگی در پروژه «جنگ علیه تروریسم» دست دارند؛ چرا که در تفاسیر آنان، خشونت اعمال شده بر اجتماعات مسلمان با اشاره به «نجات» زنان مسلمان از چنگال مردان «وحشی» و قوانین مرتجع توجیه می‌شود. نمایش‌های بصری باعث ایجاد حساسیت، تأدیب و به حاشیه راندن افراد می‌شوند، اما این به حاشیه راندن به طور مساوی شامل همه اجتماعات نژادی نمی‌گردد. بنابراین، از حضور فعال برخی اجتماعات در کشورها جلوگیری می‌شود و در حق خود این اجتماعات نیز خشونت ناعادلانه صورت می‌گیرد. ایجاد کلیشه منفی برای یک اجتماع ممکن است فشارهایی بر آن اجتماع وارد کند، اما با در نظر داشتن پراکندگی نامتوازن روابط قدرت، برخی اجتماعات قادر هستند با استفاده از منابع و قدرت اجتماعی در مقابل کلیشه‌هایی ایستادگی کنند.

می‌توان گفت در دوران پس از یازده سپتامبر در رسانه‌ها با میراثی بصری روبه‌رو گشته ایم که بر بازنمایی نامناسب از غیر خودی‌ها (مسلمانان) مبتنی بود. رویارویی با این میراث نمادین زمانی از اهمیت برخوردار می‌شود که بخواهیم از نقش هژمونیک رسانه‌های معاصر در انتشار زنجیره‌ای از باورها آگاه شویم که به طور مستقیم با روابط قدرت مرتبط هستند (میشل، ۱۳۹۲: ۱۰-۹). همان طور که پیشتر گفته شد، در دهه نود رویکرد هالیوود به فیلم‌های ضد تروریستی، متأثر از حملات تروریستی به منافع آمریکا در این کشور و دیگر نقاط جهان، با فراز و نشیب ادامه پیدا می‌کرد. این دسته فیلم‌ها، هراس از تروریسم را در ذهن مخاطبین، تدریجاً جایگزین هراس از کمونیسم می‌نمودند. با این حال تروریست‌ها

الزما از میان اعراب و مسلمانان نبوده و طیفی از کشور های کمونیستی سابق، چینی ها، مطرودین جامعه و امثال آنها را در بر می گرفت. با وقوع حملات یازده سپتامبر، موضوع تروریسم و خطر ناشی از آن برای شهروندان آمریکایی با پدیده اسلام هراسی در هم تنیده شد و طیف وسیعی از فیلم ها با محوریت خطری که از سوی خاورمیانه آمریکا را تهدید می کرد، ساخته شدند.

در فوریه ۲۰۰۲، موسسه گالوپ درباره نامطلوب ترین کشور ها از منظر مردم آمریکا یک نظر سنجی انجام داد. در نتایج به دست آمده، به ترتیب ایران، کره شمالی، عراق کوبا و سوریه بدترین کشور معرفی گردیدند؛ یعنی همان کشور هایی که از منظر سیاست خارجی آمریکا به اصطلاح «یاغی» خوانده می شوند. به غیر از کوبا و کره شمالی، سه کشور دیگر مسلمان و واقع در خاورمیانه به حساب می آمدند (گزارش موسسه گالوپ در فوریه سال ۲۰۰۲). ایجاد و گسترش چنین ذهنیتی در میان افکار عمومی جامعه آمریکا را رسانه های این کشور به صورت سریع و مقطعی و با توسل به بمباران خبری و تفسیر های مرتبط با آن به وجود آوردند. در حالی که در طول سالیان بعد، هالیوود به صورت تریجی، اما عمیق و ماندگار، سازوکار بازنمایی را در میان ذهن مخاطبین نهادینه کرده است. اساسا تفاوت رسانه های خبری مثل سی ان ان و فاکس نیوز، با تولیدات سینمای هالیوود در همین نکته است. خبرگزاری ها اثر مقطعی و آنی ایجاد می کنند، اما آثار سینمایی، کلیشه ها ماندگار در ذهن مخاطبین می سازند.

به عنوان نمونه فیلم قلمرو پادشاهی (The Kingdome) در سال ۲۰۰۷، به کارگردانی پیتر برگ، به داستان گروهی از مأموران اف.بی.آی می پردازد که در حال بررسی یک بمب گذاری تروریستی در یک مجتمع مسکونی متعلق به کارگران آمریکایی در عربستان سعودی هستند (داستان این فیلم از جریان دو بمب گذاری واقعی در عربستان سعودی الهام گرفته است). چهار مأمور ویژه آمریکایی مسئولیت دارند تا ضمن بررسی بمب گذاری روی داده، ظرف کمتر از پنج روز، مجرمان را شناسایی و دستگیر کنند. این محدودیت زمانی سطح هیجان فیلم را ارتقا می دهد و نوعی منطق بمب ساعتی به فیلم می بخشد. در روند فیلم، سرهنگ القاضی نیز در انجام مأموریت مورد نظر با گروه همراه می شود. «قلمرو پادشاهی» با توجه به آنچه پیشتر درباره اسلام هراسی بعد پس از ۱۱ سپتامبر ذکر شد، به چند دلیل حایز اهمیت می باشد. نخست، الهام گرفتن از بمب گذاری های صورت گرفته در مجتمع آمریکایی ریاض در سال ۲۰۰۳ و مجتمع مسکونی آمریکایی در شهر خبر در سال ۱۹۹۶ که روایتی مبتنی بر واقعیت را موجب شده و

ابهامی به این فیلم بخشیده است که تا پیش از این در فیلم‌های تروریسم محور شاهد نبوده‌ایم. همچنین انتشار فیلم بعد از حادثه یازده سپتامبر نیز بر جذابیت آن افزوده و در چشم‌انداز سیاسی – اجتماعی

کنونی، بستری مناسب برای آن فراهم شده است. در این چشم‌انداز:

(۱) تنش‌ها نسبت به اسلام، مسلمانان و عرب‌ها تشدید یافته است؛

(۲) در پرتو «امنیت عمومی» اقداماتی چون تجسس، بازداشت و خشونت علیه این اجتماع، قانونی محسوب می‌شود؛

(۳) به منظور تعریف مرزهای تازه برای کشورها، از سیاست خارجی در کنار اقدامات نظامی استفاده می‌شود؛

(۴) «نجات» زنان و کودکان مسلمان (به ویژه پس از آن در افغانستان) هم در فیلم‌های سینمایی و هم در عملیات‌های واقعی یک اولویت قلمداد می‌گردد (میشل، ۱۳۹۲: ۷-۶).

فیلم‌هایی دیگری نیز که در این دوره با محوریت مسلمانان ساخته شدند کم و بیش، مشابهت‌های ساختاری و محتوایی محسوسی با «قلمرو پادشاهی» داشتند. در این فیلم‌ها صفت‌ها و قابلیت‌هایی برای فرهنگی که سازندگان آنها بدان تعلق دارند یا «ما»، و در مقابل صفات و قابلیت‌هایی برای کسانی

که از این حوزه بیرون هستند، یا «دیگری» را می‌توان در قالب نمودار زیر دسته‌بندی نمود:

خاورمیانه یا «دیگری»	غرب یا «ما»
خشونت	آرامش
تروریست	قربانی تروریسم
بی‌خردی	خرد
منفعل	فعال
فقر	رفاه
جانبداری	بی‌طرفی
برده	آزاد
عقب‌مانده	پیشرفته
ترسو	شجاع
همواره مغلوب	همواره فاتح

منبع: گیویان و زرگر، ۱۳۸۸: ۱۷۰

ب. موج دوم بازنمایی خاورمیانه‌ای^۱

اگر موج نخست تولیدات هالیوود با محور خاورمیانه را از شروع یازده سپتامبر تا سال ۲۰۱۰ به حساب آوریم، موج دوم آن از سال ۲۰۱۱ تا حال حاضر ادامه پیدا کرده است. این موج با روند فزاینده تری به مضامین مرتبط با تروریسم، بنیاد گرایی، اسلام هراسی - ایران هراسی و تحکیم و طبیعی سازی روند پیشین می پردازد. مطالب این بخش از مقاله برگرفته از پژوهشی است که به بررسی مبتنی بر نشانه شناسی سکانس‌ی سه فیلم «آرگو»، «سی دقیقه پس از بامداد»، «سیصد: ظهور یک امپراطوری» و مجموعه تلویزیونی «هوملند» اختصاص یافته است که همگی در دوره مذکور تولید و پخش شده‌اند.

«آرگو» به عنوان اولین فیلمی که در پژوهش مذکور مورد تحلیل سکانس قرار گرفت، حاوی بار نشانه شناسی قابل توجهی می باشد. در سکانس های منتخب، تجزیه و تحلیل صحنه ها و دیالوگ ها نشان داد ایده اصلی فیلم بیانگر اهمیت رسانه در پیشبرد اهداف مد نظر آمریکا در ایران است. این فیلم که مقارن با اوج مذاکرات هسته ای ایران با ۱+۵ و توجه رسانه های جمعی به این مقوله پخش گردید، توانست به گونه ای بی سابقه توجه تماشاگران، منتقدین و جشنواره های سینمایی را در سراسر جهان به خود معطوف سازد. از این روی، با کانون توجه قرار گرفتن «آرگو»، مخاطبین وسیعی در معرض پیام آن قرار گرفتند. آرگو با شبیه سازی تاریخی، تهدیداتی که از جانب نیرو های رادیکال در ایران به ویژه سپاه پاسداران متوجه منافع و اتباع آمریکا در منطقه است را برجسته می کند و از طرف دیگر نشان می دهد با نفوذ در میان طبقه متوسط، روشنفکران و نیرو های میانه رو، اهداف سیاست خارجی آمریکا قابل استحصال است. فیلم از این دیدگاه، آشکارا گزینه نظامی را در مواجهه با ایران بی اثر و پر هزینه جلوه می دهد و دیپلماسی رسانه ای را ابزار مناسبی برای مهار خطر جمهوری اسلامی ایران معرفی می کند.

این امر البته مستلزم گسترش طبقه متوسط شهری به عنوان مخاطبین رسانه ای و تولیدات فرهنگی در ایران است چرا که اساسا اقشار سنتی به عنوان گروه های هدف دیپلماسی رسانه ای شناسایی نمی شوند. از همین روی است که «ولی نصر» عضو شورای روابط خارجی ایالات متحده در تاکید بر لزوم

مطالبی که در ادامه می آید برگرفته از رساله دکتری بشیر اسماعیلی به راهنمایی آقای دکتر مجید توسلی و مشاوره آقایان دکتر عبدالعلی قوام و دکتر کیهان برزگر است. لذا با توجه به اینکه این مطالب از بخش نتایج استخراج شده اند، در اینجا فاقد رفرنس می باشند.

گسترش طبقه متوسط خاورمیانه اذعان می‌دارد: «طبقه متوسط برای تحول سیاسی بیشتر فشار می‌آورد و از دموکراسی حمایت می‌کند. اگر خاورمیانه می‌خواهد پتانسیل دموکراتیک بهار عربی را عملی سازد و اگر بقیه دنیا می‌خواهند از مزایای آن بهره‌مند شوند، باید کشورهای منطقه و خارج از آن، بنگاه‌های خصوصی و ظهور یک طبقه متوسط نیرومند را تقویت کنند.» وی بیشتر نیز تنها راه تحول عملی شدن تحولات سیاسی مد نظر آمریکا در ایران را کمک به رشد طبقه متوسط در این کشور دانسته بود.

در فیلم «آرگو» تونی مندز مامور سیا با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (در مقام یک نهاد فرهنگی میانه‌رو) و با بهانه طرح یک برنامه هنری موفق می‌شود عملیات خود را به مرحله اجرا بگذارد. در عین حال وی در برابر طرح نظامی مورد نظر مقامات آمریکایی مقاومت می‌کند و در نهایت موفق می‌شود آمریکایی‌های گرفتار آمده در تهران را نجات دهد. آرگو را می‌توان بازتاب تعبیر موجود در طیفی از مقامات آمریکایی و تحلیل‌گران سیاست خارجی این کشور دانست مبنی بر اینکه بن بست هسته‌ای ایران لاجرم می‌بایست از طریق راه حل‌های دیپلماتیک حل و فصل گردد. با این وجود «آرگو» از روند بازنمایی معمول عدول نمی‌کند و ایران را مقارن با منظومه‌معنایی و نشانه‌شناسی خاورمیانه و حتی ورای آن به تصویر می‌کشد؛ در واقع عناصر کلیشه‌ای مفهوم «دیگری» همچون خشونت، جزمیت، غرب‌ستیزی و تهدید آمیز بودن مردم انقلابی و پاسداران انقلاب اسلامی به گونه‌ای اغراق شده به مخاطب القا می‌گردد.

منتقدین، «آرگو» را به خاطر تاکید آن بر «قدرت هالیوود» مورد تقدیر قرار دادند. فیلم را از این منظر می‌توان منطبق بر موضوع مقاله حاضر مبنی بر نقش اساسی سینمای آمریکا در پیشبرد دیپلماسی رسانه‌ای و سیاست خارجی تلقی کرد. در «آرگو» تهیه‌کنندگان هالیوود، موثرتر از مجریان سیاست خارجی این کشور نشان داده می‌شوند. در مجموع «آرگو» را می‌توان انعکاس بخشی از رویکرد سیاست خارجی دولت اوباما در هالیوود تلقی کرد که بر مبنای آن، قدرت هوشمند با تلفیق و بهره‌گیری از ابزار دیپلماسی رسانه‌ای و دیگر عناصر قدرت نرم می‌کوشند اهداف آمریکا در خاورمیانه را به نحو موثرتری نسبت به دوره امنیتی - نظامی جورج بوش پیگیری نمایند.

در سکانس‌های بررسی شده از «سی دقیقه پس از بامداد»، فیلم مخاطب را با گونه‌ای متفاوت از

بازنمایی سینمایی مواجهه می‌سازد. چنانکه گفته شد، «کاترین بیگلو» کارگردان فیلم، پیشتر با «جعبه درد» نیز نشان داده بود که رویکرد وی نسبت به حضور نظامی آمریکا در عراق و افغانستان، بر مبنای توجیه میهن پرستانه و تایید خط مشی های پنتاگون در منطقه است که در پوشش موضعی انسانی و عاطفی نسبت به جنگ طرح می‌گردد. در «سی دقیقه پس از بامداد» اما این رویکرد جای خود را به موجه جلوه دادن شکنجه و آزار زندانیان متهم به تروریسم می‌دهد. در عین حال قدرت سیا و استیلای آن در خاورمیانه برای طرح ریزی و اجرای عملیات های بسیار پیچیده ای مثل شکار بن لادن تصویر می‌شود.

تحلیل سکانس های منتخبی از فیلم نشان داد که رویکرد اثر بر مبنای تایید سیاست خارجی اوباما در قبال مبارزه با تروریسم در خاورمیانه بوده و با بازنمایی کاراکتر خشن و کینه توز مسلمانان، رویکرد موجود را تنها راه مقابله با تهدیدات امنیتی این منطقه علیه آمریکا جلوه می‌دهد. فیلم که با بودجه دولتی و همکاری سیا و پنتاگون در ارایه اسرار محرمانه به فیلمنامه نویس های آن ساخته شده است را می‌توان نمونه ای از «پروپاگاندا ی نوین» به حساب آورد که به برعکس روند های قبلی پروپاگاندا، چند لایه و عمیق به القا نشانه ها و پیام های مد نظر خود می‌پردازد.

بررسی شخصیت پردازی اعراب و مسلمانان در «سی دقیقه پس از نیمه شب» حاکی از بازنمایی عنصر «دیگری» در قالب تروریست های مسلمانی است که برای ضربه زدن به آمریکا همپیمان شده‌اند. فیلم از تمایز قایل شدن میان تروریست ها و مسلمانان اجتناب می‌کند و آنها را اشخاصی دارای تعصب کور، به دور از عقلانیت و تمدن، خشن و خونریز و تحت تاثیر غرایز پست ترسیم می‌نماید. «سی دقیقه پس از نیمه شب» با سکانس های فصل نخست آن، در قالب روایت تصویری شکنجه بیرحمانه اعضای وابسته به القاعده در زندان های مخفی آمریکا شروع می‌شود و پس از تدابیر «دقیق و هوشمندانه» سیا در رابطه یا کشف مخفیگاه اسامه بن لادن، به فصل نهایی یعنی کشتار بن لادن و اعضا خانواده او توسط نیروهای ویژه آمریکایی ختم می‌گردد. در تمامی این سکانس ها، موضع فیلم نسبت به شکنجه، کشتار و آزار مسلمانان (با توجیه تروریست بودن آنها) سبوعانه و غیر انسانی است. چنین بازنمایی مطلق گرایشی از دشمن، با فیلم هایی که علیه آلمان نازی و ژاپن در جریان جنگ جهانی دوم یا ضد روس ها در دوران جنگ سرد در هالیوود ساخته می‌شد، دارای مشابهت های ماهوی بسیاری است. به بیان دیگر «سی

دقیقه پس از بامداد» را می‌توان نماینده‌ی جریانی از فیلم‌های مشابه آن دانست که بازتاب دهنده سیاست خارجی آمریکا پس از یازده سپتامبر بر سینمای هالیوود هستند. این فیلم‌ها حول مفهوم اصلی اسلام‌هراسی و بازتعریف دشمن جدید شکل گرفته و مفاهیم مرتبط با آن یعنی مثل جنگ برای دموکراسی، مبارزه علیه تروریسم و مهار بنیادگرایی اسلامی را بسط داده‌اند.

سطح سوم بازنمایی (از دیدگاه بودریار) نسخه بدلی است که واقعیتی را تولید می‌کند، بدون اینکه ذره‌ای بر واقعیات جهان تکیه داشته باشد. بودریار این سطح وانموده‌ها یعنی زمانی که الگو، از جهان واقعیت پیشی می‌گیرد را، «حاد واقعی» می‌نامد. فیلم‌هایی که با محوریت خاورمیانه پس از یازده سپتامبر تولید شده‌اند را می‌توان مصداق تعبیر «حاد واقعی» به حساب آورد. آنها نسخه‌ای مجازی از خاورمیانه را به تصویر می‌کشند که با خصوصیتی که توجیه‌گر سیاست خارجی آنهاست مطابقت داشته باشد، نسخه‌ای که ما به‌ازا خارجی نداشته‌ایم اما با ابزار رسانه‌ای در ذهن مخاطب عام کلیشه‌سازی می‌شود. بر اساس همین تحلیل «بودریاری» است که «سی دقیقه پس از بامداد» با پرداختن به یک برش از تاریخ معاصر خاورمیانه، می‌کوشد تا با تبدیل واقعیت به فراواقعیت، بعد و زمینه تاریخی-اجتماعی آن واقعیت را از میان می‌برد و بر این اساس آن را به هر نحو که می‌خواهد دستکاری کرده، تغییر داده و حتی تحریف می‌کند تا به شکل مورد نیاز از آن استفاده کند.

در فیلم «سیصد: ظهور یک امپراطوری»، ادامه جریان بازنمایی مختص ایران با محوریت تمدن پارس و امپراطوری ایران باستان مورد بررسی قرار گرفت که به همراه چهار فیلم دیگر در همین زمینه «سری امپراطوری پارس» نامیده شد. ویژگی‌های این سری از فیلم‌ها که همگی پس از یازده سپتامبر تولید شده‌اند مبتنی بر ارایه تقابل دوگانه‌ای از تمدن غرب و تمدن شرق در قالب یونان باستان و امپراطوری پارس می‌باشد. تاکید بر این دوگانگی در نهایت منتج به تطابق با دوران معاصر و حاوی پیام‌ها و نشانه‌های دوباره تقابل جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده است.

در «سیصد: ظهور یک امپراطوری»، ایرانی‌ها حایز کلیه ویژگی‌ها «دیگری» بازنمایی شده توسط هالیوود برای مردم خاورمیانه هستند. آنها افرادی بدوی و خشن و به دور از خصایل انسانی تصویر شده‌اند که به خاطر تنفر از «آزادی»، یونان را مورد تجاوز و تاخت و تاز قرار می‌دهند. در نقطه مقابل، یونان با ویژگی‌هایی که یادآور ارزش‌های آمریکایی معاصر است همچون عقلانیت، آزادی،

دموکراسی و میهن پرستی ترسیم می شوند که در نهایت هم بر پایه همین خصلت ها، بر دشمنی که از برتری کمی و عددی برخوردار است فایق می آیند. فیلم نماینده جریانی در سیاست خارجی آمریکاست که ایران را معضل اصلی خاورمیانه تصور کرده و معتقدند آمریکا با توسل به هر گزینه ای می بایست از قدرتمند شدن ایران ممانعت کند. «سیصد ۱» زمانی ساخته شد که برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران به مهمترین چالش دولت اوباما در خاورمیانه بدل گردیده بود. فیلم با این پیش زمینه و با پیامی هشدار آمیز درباره ایران در سراسر دنیا اکران شد و فروش شگفت آور آن (نزدیک به نیم میلیارد دلار، صرف نظر از فروش در شبکه های خانگی) حاکی از این بود که پیام مذکور به طیف وسیعی از مخاطبین ارایه شده است.

در سال ۲۰۱۴ اما با حضور گروه داعش در عراق و تعمیق بحران در این کشور، تمرکز آمریکا نسبت به ایران تا اندازه ای کاهش پیدا کرد و اوباما نیز در تابستان ۲۰۱۴ مهمترین تهدید برای منافع آمریکا در جهان را داعش معرفی نمود. «سیصد : ظهور یک امپراطوری» را شاید بتوان تلاشی از سوی جریان تندور سیاست خارجی آمریکا تلقی کرد تا مجدداً ایران را به عنوان چالش نخست پیش روی آمریکا در منطقه خاورمیانه مطرح نماید. در همین راستا مصاحبه «هنری کیسنجر» با روزنامه ایندپندنت را که در سپتامبر ۲۰۱۴ صورت پذیرفته است می توان موید ایده های نسخه دوم «سیصد» تلقی کرد. در این مصاحبه ابراز می دارد تهدید ایران از داعش به مراتب برای آمریکا خطرناک تر بوده و شکست دادن آن هم بسیار پیچیده تر است. «کیسنجر» همچنین هم عقیده با ایده محوری مجموعه فیلم های «سری امپراطوری پارس» بیان می دارد: «این نوعی کمربند شیعی از تهران، تا بغداد و از آنجا تا بیروت شکل گرفته است. این وضعیت، این فرصت را به ایران می دهد تا امپراتوری پارس باستان را این بار با عنوانی شیعی، احیا کند... درگیری با داعش هر چند که مهم است اما نهایتاً بسیار قابل مدیریت تر از رویارویی با ایران است».

در مجموع حاصل بررسی عمومی یازده فیلم و بررسی سکانسی سه فیلم از سینمای هالیوود که پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ با محوریت خاورمیانه ساخته شده اند در راستای ایده اصلی این مقاله قرار می گیرند. این نتایج نشان می دهند در درجه اول، فیلم های مورد تحلیل تحت تاثیر سیاست خارجی نوین ایالات متحده آمریکا به بازنمایی مفهوم «دیگری» در قالب شهروندان خاورمیانه ای مبادرت ورزیده اند.

در پیوند با این بازنمایی، دشمن جدید بر مبنای اندیشه اسلام هراسی، تهدید جدی برای منافع ملی آمریکا تعریف شده است. در عین حال بنابر خصلت بازنمایی، ویژگی های منفی «دیگری» با نادیده گرفتن حقایق پیرامون و پیشینه تاریخی و اجتماعی آن به نحوی کلیشه سازی می شود که برای مخاطب عام به عنوان حقیقت وانموده می شود. جدول زیر نمونه هایی از کلیشه سازی مورد اشاره را نشان می دهد.

کلیشه های بازنمایی شده	حقیقت های نادیده گرفته شده
تروریست و متنفر از آمریکا و غرب	پیشینه و علل وجهه منفی آن در افکار عمومی مردم خاورمیانه
وحشی و دور از تمدن	قدمت تمدنی و دستاورد های فرهنگی خاورمیانه
متعصب و رادیکال	تکثر فکری و اجتماعی در میان شهروندان خاورمیانه و خرده گفتمان های درون اسلام
عقب مانده و توسعه نیافته	نقش غرب در دوران استعمار و مناسبات پسا استعماری در کند شدن روند توسعه خاورمیانه

از این روی بازنمایی خاورمیانه در هالیوود ادامه تعبیر ادوارد سعید نسبت به مقوله «شرق شناسی» است که بر مبنای آن فرهنگ ها، ارزش ها و ملت های شرق به طور اعم و خاورمیانه به طور اخص، به عنوان پدیده هایی پست در مقابل غرب جلوه داده می شوند. بنابر این شرق به عنوان «دیگری» پست در برابر غرب برتر قرار داده می شود. از این دیدگاه شرق شناسی ایدئولوژی مسلطی تلقی می گردد که خواستگاه دیدگاه خاص غرب به خاورمیانه است. بر مبنای نظر «فوکو» حقیقت الزاما آن چیزی نیست که در واقعیت وجود دارد، بلکه حقایق بنا بر مناسبات قدرت و اهداف و منافع آن در هر عصری بازتولید می شوند. بنابراین در عصر هژمونی آمریکا، آنچه حقیقی جلوه داده می شود از مجرای ابزار رسانه و تولیدات فرهنگی که بخش عمده ای از آنها در انحصار آمریکا است بازنمایی می گردد. طبیعی سازی چنین رویکردی در یک پروسه زمانی خاص، به موجه جلوه دادن سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، دست کم در میان نخبگان و طبقه متوسط این کشور ها که مخاطب محصولات فرهنگی آمریکا هستند خواهد انجامید. از این رهگذر، دیپلماسی عمومی کارکرد خود را به فعلیت رسانده و زمینه ساز پیشبرد موثرتر

سیاست خارجی، هالیوود و جریان بازنمایی خاورمیانه پس از یازده سپتامبر ◇

سیاست خارجی را فراهم می‌آید. در عین حال، قطع نظر از پروسه بازنمایی، اهداف دوره ای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه نیز در جریان فیلم‌های سیاسی هالیوود انعکاس یافته‌اند. در نمودار زیر نمونه‌های موردی این انعکاس در سه نمونه بررسی شده یعنی «آرگو»، «سی دقیقه پس از بامداد» و «سیصد: ظهور یک امپراطوری»، همچنین مجموعه «هوملند» نشان داده شده‌اند.

<p>- تاکید بر راهکار دیپلماسی عمومی و نفوذ در طبقه متوسط ایران جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی</p> <p>- بی‌اثر و ناکارآمد جلوه دادن گزینه نظامی در مهار ایران</p> <p>- برجسته کردن تهدید سپاه پاسداران برای منافع ملی آمریکا</p>	<p>آرگو (طیف میانه رو)</p>
<p>- تایید سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مبتنی بر مبارزه با تروریسم</p> <p>- گوشزد کردن تهدید بنیادگرایی اسلامی علیه منافع ملی آمریکا در سراسر جهان</p> <p>- القای تسلط اطلاعاتی - امنیتی سیا در خاورمیانه</p> <p>- تاکید بر قدرت نظامی - عملیاتی پنتاگون در مبارزه با تروریسم</p> <p>- معرفی عملیات به دام انداختن بن لادن به عنوان بزرگترین دستاورد اوباما در مبارزه در تروریسم</p>	<p>سی دقیقه پس از نیمه شب (طیف پنتاگون و سیا)</p>
<p>- تاکید بر مهار ایران و ممانعت از افزایش قدرت آن</p> <p>- بدبین نسبت به مذاکره با ایران</p> <p>- یادآوری زمینه‌های برخورد تمدنی غرب با شرق</p>	<p>سیصد: ظهور یک امپراطوری (طیف تندرو)</p>
<p>- تایید سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه مبتنی بر مبارزه با تروریسم</p> <p>- گوشزد کردن تهدید بنیادگرایی اسلامی علیه منافع ملی آمریکا در سراسر جهان</p> <p>- القای تسلط اطلاعاتی - امنیتی سیا در خاورمیانه</p> <p>- پیوند دادن سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه با میهن پرستی و ناسیونالیسم</p>	<p>هوملند</p>

در اینجا لازم است به این نکته نیز اشاره گردد که آیا با توجه به تحولات نوین در نظام بین‌الملل، روند موجود بازنمایی در هالیوود دستخوش تغییر خواهد گردید؟ به بیان دیگر در صورتی که اولویت

سیاست خارجی آمریکا از منطقه خاورمیانه و مقولاتی همچون تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و اسلام هراسی فاصله بگیرد، دیپلماسی رسانه ای آمریکا به بازتعریف «دیگری» جدیدی مبادرت خواهد ورزید؟ این احتمال با بروز رقابت هژمونیک آمریکا و چین و روسیه تقویت گردیده است، به ویژه آنکه سیاست های روسیه در جریان تحولات مربوط به اوکراین حاکی از شکل گیری صف بندی جدیدی از قدرت ها در روابط بین الملل است. با این وصف ممکن است هالیوود نیز تحت تاثیر جهت گیری های سیاست خارجی آمریکا، بازگشتی به دوران پیشین داشته باشد و مجموعه آثار مرتبط با مضامین این «جنگ سرد نوین» تولید شوند.

از دیگر سو، تعمیق بحران در برخی از مناطق خاورمیانه که همزمان با ظهور گروه «داعش» و دیگر گروه های پیکار جوی تندرو مجدداً نشانه هایی از ادامه روند بازنمایی فعلی را به دست می دهد. اوباما در سپتامبر ۲۰۱۴ داعش را مهمترین تهدید علیه منافع آمریکا در جهان اعلام کرد و ایالات متحده به همراه نیروهای ائتلاف بین المللی به مواضع این گروه در عراق حمله کردند. از سوی دیگر ادامه تولید آثار سینمایی مرتبط با خاورمیانه در هالیوود نیز مویذ تداوم این فعلی این جریان است؛ در این زمینه می توان به فیلم «کمپ اشعه ایکس» با موضوع تروریست های مسلمان زندانی در زندان های نظامی آمریکا اشاره کرد که در اکتبر ۲۰۱۴ به اکران عمومی در آمد. همچنین فیلم «جنگ جهانی زد» محصول سال ۲۰۱۳، نوع رادیکال بنیادگرایانه ای از بازنمایی را در قبال مردم خاورمیانه به تصویر می کشد. در این فیلم «دیگری» در قالب طغیان گروهی از «زامبی» ها در کشور های خاورمیانه نشان داده می شود که در درجه اول امنیت اسرائیل و سپس سایر نقاط جهان را تهدید می کنند و در نهایت هم با اعزام نیروهایی از آمریکا، بحران مهار می گردد.

علاوه بر فیلم های سینمایی، در سال های پس از یازده سپتامبر روندهای سیاسی مورد اشاره در این مقاله برای برخی از سریال های تلویزیونی که مخاطبان وسیعی را نیز پوشش می دهند، مصداق پیدا کرده اند. پرداختن به سریال های تلویزیونی با تمرکز بر دیپلماسی رسانه ای، نیازمند پژوهش مستقلی است؛ به ویژه آنکه با گسترش شبکه های تلویزیونی و اینترنتی، دامنه پخش سریال ها گسترش فزاینده های را تجربه می کند. بر این اساس جهت ارایه نمونه ای برای تداوم روند بازنمایی رسانه ای خاورمیانه، مجموعه جنجال برانگیز «میهن: Homeland» که از اکتبر ۲۰۱۱ در آمریکا و بیش از سی کشور دیگر به

نمایش در آمده است، در کنار فیلم های سینمایی مورد بررسی قرار گرفت. «هوملند»، ترکیبی از آنچه درباره بازنمایی رسانه ای و مفاهیم مرتبط همچون میهن و امنیت، کلیشه سازی، قطب بندی و بزرگنمایی را در چهار دوره به نمایش می گذارد. چنانچه گفته شد، «هوملند» توجیه کننده سیاست های رسمی دولت و سازمان های اطلاعاتی آمریکا در مبارزه با تروریسم است؛ این مبارزه در خاک آمریکا و کشور های خاورمیانه همچون لبنان، عراق و ایران پی گرفته شده و دشمنان و ضد قهرمانان در شکل مسلمانان ترسیم می گردند. اسلام هراسی، «دیگر» سازی و تاکید بر خطر قریب الوقوع امنیتی از جانب کشور های مسلمان، مواردی هستند که تداوم اتکای سیاست خارجی آمریکا بر دیپلماسی رسانه ای در خاورمیانه را تایید می نمایند.

به نظر می رسد بازنمایی هالیوود در راستای پیشبرد دیپلماسی رسانه ای آمریکا در خاورمیانه، شاهد تداوم روند خود در سال های پیش روی نیز خواهد بود. در عین حال، بسته به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و اولویت های مقتضی در سیاست خارجه پیش روی این کشور، ممکن است یکی از روند های میانه رو و صلح طلب یا تندور و طرفدار اقدامات نظامی در هالیوود دست بالا را در جریان فیلمسازی سیاسی پیدا کند. همین احتمال در خصوص جمهوری اسلامی ایران، نتایج نهایی گفتگو های هسته ای، مسایل منطقه ای و صلح خاورمیانه نیز متصور خواهد بود.

نتیجه گیری

هالیوود از ابتدای قرن بیستم به ابزاری جهت ایجاد یک هژمونی نوین برای ایالات متحده یاری رسانده است. نخستین کارکرد بازنمایی هالیوود برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی در جنگ جهانی دوم و برای تهییج افکار عمومی و فاصله گرفتن از انزوا گرایی سنتی این کشور صورت پذیرفت. اما در دوران جنگ سرد، هالیوود طی چند دهه مفهوم «دیگری» را در قالب دشمن و با محوریت هراس از کمونیسم نهادینه ساخت. پس از افول تدریجی اتحاد جماهیر شوروی و سقوط آن، هالیوود تدریجا هراس از تروریسم را جایگزین کمونیسم هراسی کرد و رسالتی برای آمریکا در راستای مبارزه با تروریست های در سراسر جهان القا می نمود. پس از وقوع حادثه یازده سپتامبر، تولیدات سیاسی هالیوود همزمان با تغییرات در سیاست خارجی آمریکا دچار تحول در جهت گیری شد. به بیان دیگر روندی در

تولید فیلم هایی حول محور خاورمیانه، اسلام هراسی، تروریسم، بنیادگرایی و امثال آن شکل گرفت که تا سال های پس از آن و تاکنون نیز ادامه یافته است.

در مقاله حاضر، پژوهشی که پیشتر توسط نگارندگان این مقاله با موضوع هالیوود و پیشبرد سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه صورت پذیرفته بود اصل و محور قرار گرفت. ر مبنای این پژوهش مجموعه ای از فیلم های سیاسی هالیوود پس از یازده سپتامبر مورد تحلیل قرار گرفتند که از میان آنها سه فیلم «آرگو»، «سی دقیقه پس از بامداد» و «سیصد: ظهور یک امپراطوری» به همراه مجموعه تلویزیونی «هوملند» مورد تحلیل نشانه شناسی بر اساس روش ترکیبی وندایک و رولان بارت قرار گرفته بودند. طبق نتایج حاصله در وهله نخست جریان بازنمایی سیاسی حول محور خاورمیانه شکل گرفته است که با توجه به نمونه های مذکور به راحتی قابل انکار نیست. در وهله بعد طیف های مختلف جریان های سیاست خارجی ایالات متحده، از تندروی تا میانه روی و از سیاست های جنگ طلبانه تا جریان های متمایل به مذاکره و راهکار های دیپلماتیک در فیلم های تولید شده این دوره قابل تمایز هستند.

اما نکته مشترک در تمامی این فیلم ها، وجود نوعی رهیافت شرق شناسانه رادیکال و ایجاد و نهادینه سازی کلیشه هایی در رابطه با اسلام و خاورمیانه است. این روند کلیشه سازی تدریجی ملازم با سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه و در راستای بازتعریف مفهوم دشمن جدید در پروسه سیاست خارجی این کشور می باشد. همانطور که ذکر شد تحولات جدید در اوکراین و رقابت استراتژیک چین با آمریکا، سابق هایی برای تغییر اولویت های سیاست خارجی این کشور از خاورمیانه به رقابای دوران جنگ سرد خود می باشد؛ با این وجود تولیدات سیاسی هالیوود دست کم بیانگر تداوم روند پانزده ساله خود با محوریت اسلام هراسی و خاورمیانه است. روندی که کمتر مورد توجه پژوهشگران و روشنفکران قرار گرفته و کوشیده می شود اساسا مورد انکار جریان فکری راست گرای غالب در جهان واقع گردد.

منابع فارسی

- ایزدی، فواد (۱۳۸۹)، «اسلام هراسی؛ پس از ۱۱ سپتامبر، علل، روند ها و راه حل»، *مجموعه مقالات همایش اسلام هراسی پس از ۱۱ سپتامبر، علل روندها و راه حل*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- ایکبری، جی.جان (۱۳۸۲)، *تنها ابر قدرت: هژمونی آمریکا در قرن بیست و یک*، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: نشر ابرار معاصر.
- پورحسن، ناصر (۱۳۸۵)، «نظامی شدن سیاست خارجی آمریکا»، *اطلاعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۴۱.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۶)، «روانکاوی و سیاست»، *فصلنامه علمی- پژوهشی حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۴.
- تورنهیمل، جان (۱۳۸۸)، «مارکسیست فروتن: ژیزک متفکری که همزمان از فلسفه، فیلم، غذا، روانکاوی و مارکسیسم می گوید»، ترجمه فاطمه بنویدی، *خردنامه همشهری*، شماره ۳۱ و ۳.
- توسلی، مجید و بشیر اسماعیلی (۱۳۹۲)، «بررسی جایگاه سینمای هالیوود در دیپلماسی رسانه ای آمریکا، بازنمایی؛ هژمونی فرهنگی و پیشبرد اهداف سیاست خارجی»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی*، شماره شانزدهم.
- حبیبی نیا، امید (۱۳۷۸)، «وانموده و ضد زیبایی شناسی»، *نشریه فارابی*، دوره نهم، شمار دوم.
- حسینی، پیرنجم الدین، سیدمحمد مرنندی و محمدرضا عادل (۱۳۸۹)، «گفتمان شرق شناسانه در بازنمایی های رسانه ای غرب از ایران»، *تحقیقات فرهنگی*، شماره ۱۰.
- ساعی، احمد و فرزاد پیلتن (۱۳۹۰)، «نظریه ثبات هژمونیک، اقتصاد جهانی و تجارت چندجانبه»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره شانزدهم.
- قوام، عبدالعلی، سیداحمد فاطمی نژاد و سعید شکوهی (۱۳۹۱)، *نظریه روابط بین الملل: پیشینه و چشم انداز*، تهران: نشر قومس.
- گزارشس شورای روابط اسلام و آمریکا (۲۰۰۶).
- گزارشس موسسه گالوپ (۲۰۰۲)، فوریه.

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دهم، شماره بیست و نهم، زمستان ۱۳۹۳

- گیویان، عبدالله و محمد سروی ززرگر (۱۳۸۸)، «بازنمایی ایران در سینمای هالیوود»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، دوره دوم، شماره ۸.

- میشل، آگوايو (۱۳۹۲)، «بازنمایی شخصیت‌های مسلمان در فیلم قلمرو پادشاهی: ساختار شکنی گفتمان‌ها در هالیوود»، ترجمه منادعلی، *سیاحت غرب*، شماره ۱۶.

English Source

- Razack, Sherene (2008), *Casting Out: The Eviction of Muslims from Western Law and Politics*, Toronto: University of Toronto Press, Scholarly Publishing Division.

- Shaheen, J. (2003), *Reel bad Arabs: How Hollywood Vilifies a People*, London: Sage Publication.